

نیکلوی که **ماکیاولیست** **نیود**

محمد ابروانی

■ شاید نامتعارف نباشد اگر ماکیااول را از حیث باستان‌گرایی از تبار کنفوسیوس و نیچه بدانیم. هر سه متفکر در سه‌عصر مختلف عنایت‌شایانی به‌باستان‌گرایی داشتند و نمودار برداشتی تا حدودی واحد از دوران باستان هستند که با نقب زدن به آن آرای متفاوتی را در دو حوزه اندیشه سیاسی و فلسفه مطرح کردند. کنفوسیوس در روزگاران باستان مدح آن دوران را گفت و نیای باستان‌گرایان شد، ماکیاولی در مهد رنسانس ندای رجعت به خلیقات رحال جمهوری روم پیش از زوال را سر داد و نیچه در آغاز دوران مدرن و در کتاب غروب بتها در فصلی تحت عنوان «چرا وامدار باستانیانم» به ستایش رومیان پرداخت.

ماکیاول در مرز گسست از سنت اندیشه قدمایی و منطقی‌گفتار حاکم بر آن دوران اندیشه جدیدی را در عالم سیاست آغاز می‌کند که به زعم اشتراوس خود را از گفتمان سیاسی ماقبل خود چه در غرب و چه در شرق منفک می‌کند. ماکیاولی و اندیشمش از محدوده اندیشه سیاسی قابل ایضاح است تا در فلسفه سیاسی (بنا به گفته اشتراوس هر فلسفه سیاسی‌ای می‌تواند اندیشه سیاسی باشد اما هر اندیشه سیاسی نمی‌تواند به حوزه فلسفه سیاسی تعمیم پیدا کند. فلسفه سیاسی چیست؟ لنو اشتراوس می‌ش، ترجمه فرهنگ رایجی)، چراکه اندیشه و تملات وی حول کانون قدرت و در محدوده سیاست عملی تابعی از اندیشه‌های انتزاعی به حساب هستی آن‌گونه که فیلسوفان می‌اندیشند و به تبع آن فلسفه سیاسی خود را می‌نگارند، نیست بلکه همان طور که سیدجواد طباطبایی در کتاب درآمدی بر اندیشه سیاسی در ایران می‌نویسد ناشی از فلسفه خوداندگیخته آنهاست و همین نکته مایهٔ اخلاف او را به سیاستنامه‌نویسان نزدیک‌تر می‌کند تا به فیلسوفان. اما این باعث نمی‌شود که تاریخ‌نگاران فلسفه در تاریخ فلسفه‌شان نامی از ماکیاولی نبرند و شگفت‌انگیزش نخوانند (برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، کتاب دوم، ص ۳۸۶، نجف فرایندری)، وجه دیگری که ماکیاولی را به سیاستنامه‌نویسان و به تبع آن به اندیشمندان سیاسی نزدیک‌تر می‌کند، تأمل در حوزه قدرت به دور از آرمان‌گرایی و توجه و تمرکز نظرات وی بر «هست‌ها» و چاره‌جویی برای آنهاست. به عبارتی دیگر آنچه ملمح نظر ماکیاولی است، نظریه‌پردازی در باب قدرت به عنوان مولفه‌ای اصلی در کانون اندیشه سیاسی با ارایه نسخه‌از این قدرت و به تبع آن حاکمیتی سیاسی بدون بازسازی آن در ورای زمان و مکان و در قالبی یوتوپایی است و برخلاف گفته پل تیلیش (آرمان‌گرایی امکان‌ناک را ارایه می‌دهد که اگر آرمان‌شهر پیش‌بینی نمی‌کرد از دست می‌رفتند. آرمان‌شهرها پیش‌بینی‌کننده دستاوردهای بشر است و ثابت شده بیشتر چیزهایی که آرمان‌شهر پیش‌بینی کرده تحقق یافته‌اند. فرهنگی که از آرمان‌شهر خالی است در جنبر زمان حال گرفتار می‌ماند و به سرعت به زمان گذشته روی می‌آورد. زمان حال تنها در تنش بین گذشته و آینده پویایی تام می‌یابد) اندیشه سیاسی ماکیاول در غیاب آرمان‌گرایی نه در انحصار زمانه ماکیاولی که بدل به نسخه‌ای شده است حتی برای سیاستمداران امروز. با این توضیح که نگاه تاریخی وی به جمهوری روم و ستایش از آن به عنوان سرمشقی برای ایتالیای زمانه او را نمی‌توان برداشتی یوتوپایی دانست. اندیشه ماکیاولی اگرچه پیراسته از نظر نظام محض فلسفی است و ممتنع نمی‌نماید اما سهل هم نیست، چه رساله شپریار و چه گفتارها هر دو پیرامون ایجاد شهرها و چگونگی سلمان آنان آغاز می‌شوند و نه مانند لویاتان هابز در باب تصور و حسن و به طور کلی برداشت وی از موجودی به نام انسان.

ادامه در صفحه ۱۲

اسلام و نیازهای امروز

■ **مهر:** همایش «اسلام و نیازهای دنیای معاصر در حوزه اقتصاد» در سه محور اصلی و مباحث متعدد فرعی از سوی جامعهالمصطفی(ص) العالمیه برگزار می‌شود.
محورهای فراخون شامل سه موضوع دیدگاه اسلام در حوزه اقتصاد، آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی و رویکرد اقتصادی اسلام در تأمین نیازها اعلام شده است.
محور دیدگاه اسلام در حوزه اقتصاد خود به ریز موضوعات مختلفی مانند اقتصاد در قرآن، اقتصاد در کلام، امامان معصوم(ع)، احکام اقتصادی اسلام، اقتصاد منسروع و نامشروع، اقتصاد اسلامی مقام معظم رهبری، نظام اقتصادی اسلام، اخلاق اقتصادی اسلام، فقه و اقتصاد، مفهوم جهاد اقتصادی، نگرش دعا در اقتصاد و … تقسیم می‌شود.
محور آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی هم به مباحثی مانند سود در بانکداری اسلامی، وام در بانکداری اسلامی، ربا در اقتصاد، محوریت ثروت‌اندوزی در اقتصاد، ایجاد اختلاف طبقاتی، تجمل‌گرایی، اسراف، انفاق، قناعت، احتکار، گران‌روشی و … اختصاص یافته است.
تعمال ارزش‌های دینی با نیازهای اقتصادی، اسلام و نظام سرمایه‌داری، قواعد اسلام در توزیع ثروت، وظیفه حکومت اسلامی در تأمین نیازها، بانکداری اسلامی، روش‌های تأمین نیازهای زندگی در اسلام، تأمین نیازها در نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی، حیات اقتصادی اسلام و چالش‌های آن، مدیریت منابع پولی در زندگی از دیدگاه اسلام، مدیریت درآمد در اسلام و مدیریت هزینه در اسلام نیز از ریز موضوعات مورد بررسی محور رویکرد اقتصادی اسلام در تأمین نیازهاستند.

گزارش نشست همایش روز جهانی فلسفه

سهم تازه‌ای از فلسفه جهان نداریم



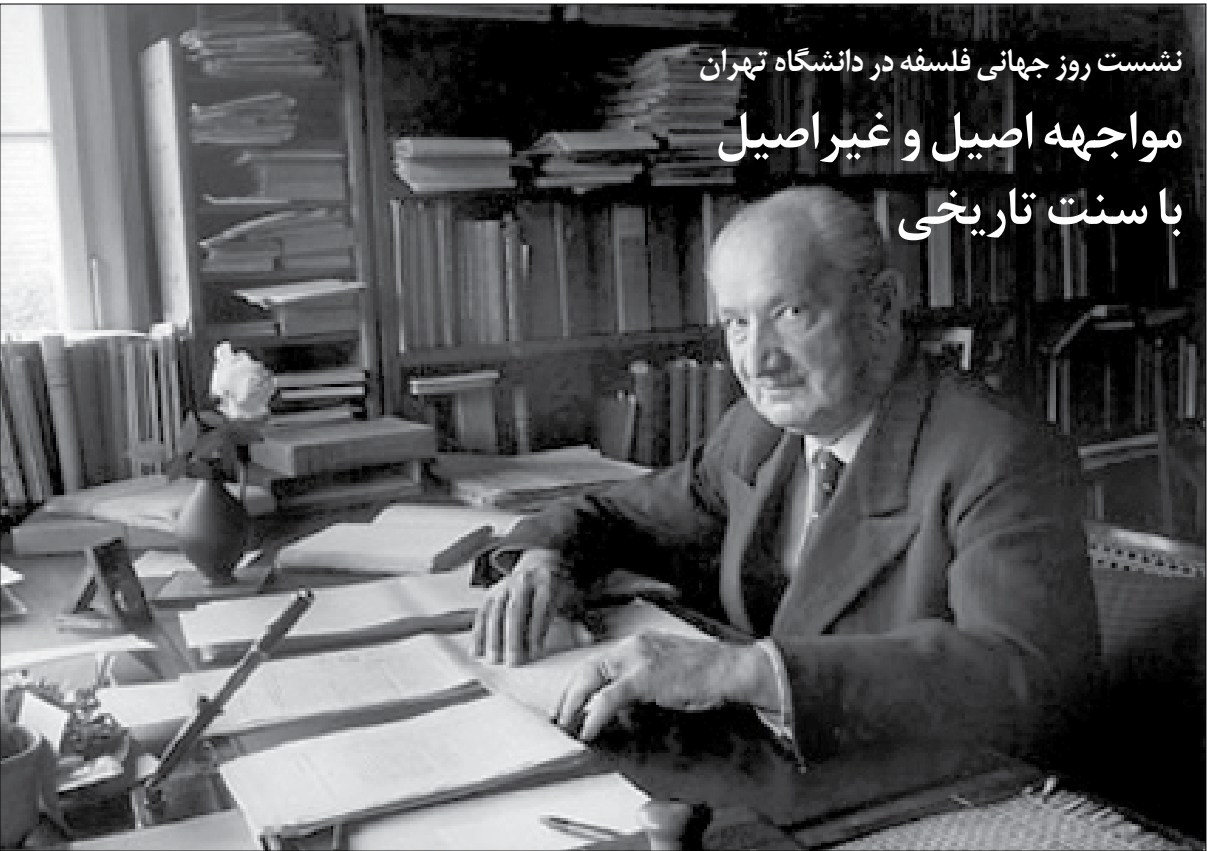
سازمان یونسکو با حضور در ایران درباره برنامه‌های این همایش و از امکانات تهران برای برگزاری مطلوب این همایش دیدن کرده بود.

فلسفه راهپیمایی است

روز فلسفه را باید روز سقراط نام‌گذاری کرد، چراکه ما همه زیر سای سقراط هستیم. سقراط با زندگی خود تعریف فلسفی را عملی کرد. اولا سقراط معتقد به گفت‌وگو بود. وقتی گفت‌وگو تمام شود، جنگ و نزاع شروع می‌شود. مشکل مملکت ما این است که گفت‌وگو در آن به پایان رسیده است. ما اصولا اهل قهر هستیم تا اهل گفت‌وگو. جامعه‌ای که فلسفه در آن تسلط یابد، گفت‌وگو در آن مسلط می‌شود، اما نه هر گفت‌وگویی. گفت‌وگوی فلسفی راجع به خدا و معاد نیست، راجع به همه این مسایل می‌تواند باشد و راجع به هیچ‌کدام از اینها هم نمی‌تواند باشد. بنا نیست در فلسفه مساله‌ای را حل کنیم، عده‌ای به فلسفه روی می‌آورد تا به قول خودشان تکلیف خدا و دین را روشن کنند ولی فلسفه چنین ماموریتی ندارد. فلسفه راهپیمایی است، نفس راه رفتن مهم است، نفس استقلال کردن مهم است، نفس عقلانی صحبت کردن مهم است. در میاحثات سقراط، به نقل از افلاطون چنان استدلال‌ات طرفی وجود دارد که در زمان خود فوق‌العاده است. سقراط با دو نفر از سرداران جنگی بحث می‌کند. از یکی از آنها می‌پرسد که شجاعت به نظر شما چیست. یکی از سرداران می‌گوید، شجاعت آن است که در موضع خودت بایستی و دفاع کنی. سقراط می‌گوید گاهی اوقات جنگ و گریز شجاعت است و تعریف تو از شجاعت درست نیست و از آن سردار می‌پرسد که چرا شجاعت را در جنگ دیدی و تأکید می‌کند در زندگی عادی و درس خواندن و غیره هم شجاعت وجود دارد. در پایان بحث با آن سردار می‌گوید، سرانجام نتوانستیم بفهمیم که شجاعت چیست. وقتی دادگاه سقراط را محکوم به مرگ می‌کند، سقراط مرگ را راحت می‌پذیرد. فیلسوف کسی است که نتیجه حرفش را هر قدر هم به ضررش باشد قبول می‌کند. سقراط فلسفه را این‌گونه با تحلیل عقلانی تعریف می‌کند. دو سال قبل به مناسبت روزجهانی فلسفه به مسکو سفر کرده بودیم. می‌خواستیم ببینیم که مراسم روز جهانی فلسفه را که سال بعد قرار بود در ایران برگزار شود، چطور برگزار کنیم. ویلیام سوویت، یکی از فیلسوفان معروف، گفت که شب قبل با گروهی از فیلسوفان صحبت می‌کردند و آنها معتقد بودند که چیزی به نام فلسفه اسلامی وجود ندارد. ویلیام سوویت هم راست می‌گفت هم نه. چرا راست نمی‌گفت؟ چون فلسفه مجموعه‌ای از مفاهیم است که با آنها بازی منطقی و عقلانی می‌کنیم. مفاهیم ارسطو از جوهر و عرض می‌گوید. به این معنا که هر فرجه‌ای که می‌رسیم قضاوت ترکیبی تحلیلی است. به فرجه‌ که می‌رسیم با مفاهیمی دیگر مواجهیم. فلسفه هر روز مصطفی به دکارت که می‌رسد یک مرتبه پیچ انسانی می‌خورد، تا قبل از دکارت از خدا به انسان می‌رسیدیم و در دوره دکارت از انسان به خدا می‌رسیم. هر فیلسوفی مجموعه‌ای از مفاهیم دارد که با آنها بازی می‌کند. هیچ تضمینی نیست که حرفش درست باشد. به این معنا که چرا فلسفه اسلامی فلسفه نیست. فلسفه اسلامی مفاهیمی دارد که از این مفاهیم خیلی خوب استفاده کرده‌اند، اما این مفاهیم بعد از ملاصدرا متوقف شده است. الان فلسفه نداریم. رشد کمی فلسفه اسلامی شدید است ولی رشد کیفی در فلسفه نداریم. کلام پایانی اینکه ما سهم تازه‌ای از فلسفه جهان نداریم.

نشست روز جهانی فلسفه در دانشگاه تهران

مواجهه اصیل و غیراصیل با سنت تاریخی



غیراصیل با تاریخ در دو جریان کلی خود را می‌نمایاند؛ دو جریانی که با وجود همه تعارضات گوناگون فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک، در مواجهه غیراصیل با تاریخ مشترک بوده و از منطق نسبتاً مشترکی تبعیت می‌کنند. این دو جریان کلی را می‌توان تحت دو عنوان بسیار کلی سنت‌گرایان و نوگرایان قرار داد. در اینجا به برخی از ویژگی‌های این دو جریان اشاره می‌کنم. سنت‌گرایان نحوه هستی خویش و همه ارزش‌ها و زیست جهان خود را مأخوذ از تاریخ خود و حاصل تبلور و تحقق مبانی و ارزش‌های این تاریخ می‌دانند. این جریان، تاریخ خود را به منزله یگانه مجلای حقیقت تلقی کرده، از امکان فهم و دیالوگ با دیگر سنت‌های تاریخی، از جمله سنت تاریخی غرب یعنی تاریخ متافیزیک و به رسمیت شناختن ظهور حقیقت در هر سنت تاریخی دیگری ناتوان است. این جریان عموماً و عمدتاً – البته نه مطلقاً و نه همیشه – گذشته و تاریخ خود را نه به منزله یک سنت تاریخی، بلکه به منزله منبعی برای ساخت قدرت و به منزله نظامی تئولوژیک، ایدئولوژیک و سیاسی تلقی می‌کند. این جریان، به دلیل ناتوانی در فهم دیگر سنت‌های تاریخی و به دلیل قدرت برقراری دیالوگ با دیگر سنت‌های تاریخی،

جریانی تمامیت‌خواه است. این جریان معنا و مفهوم سنت تاریخی خود را مفروض و بدیهی گرفته، هرگونه پرسش‌گری بنیادین درباره چیستی و اصول و مبانی سنت تاریخی خود را تحمل نمی‌کند. این جریان، «تاریخ‌سازی» را جانشین «واقعیت‌های تاریخ» می‌کند. این جریان درک واضح و روشنی از تاریخ در معنای مدرن و سکولار آن ندارد. در مقابل این جریان نوگرایان قرار دارند. نوگرایان نحوه هستی خویش و همه ارزش‌ها و زیست جهان خود را مأخوذ از تمدن غرب جدید و حاصل تبلور و تحقق مبانی و ارزش‌های این تمدن می‌دانند. این جریان هم تاریخ دوره جدید غرب را به منزله یگانه مجلای حقیقت تلقی کرده، از امکان فهم و دیالوگ با دیگر سنت‌های تاریخی، از جمله دیگر مراحل ماقبل مدرن تاریخ تفکر خود‌غرب، یعنی تاریخ متافیزیک و به رسمیت شناختن ظهور حقیقت در هر سنت تاریخی دیگری ناتوان است. این جریان، عموماً و عمدتاً – البته نه مطلقاً و نه همیشه – یک سنت تاریخی، یعنی به منزله سنت متافیزیک، بلکه به منزله مفهومی جغرافیایی، سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی، علمی و تکنولوژیک و به منزله قدرتی سیاسی، اقتصادی و نظامی تلقی می‌کند. این جریان، به دلیل ناتوانی در فهم

در همایش امسال روز جهانی فلسفه که دوشنبه ۳۰آبان در تالار باستانی پاریزی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برگزار شد، سیدیحیی یثربی، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی درباره «مشکلات فلسفه در ایران و راه و روش برون‌شد از آن»، ضیاء موحد عضو هیات امنای انجمن حکمت و فلسفه ایران درباره «روز جهانی فلسفه و سقراط»، بیژن عبدالکریمی استادیار دانشگاه آزاد اسلامی درباره «مواجهه اصیل و غیراصیل با سنت تاریخی» و سعید زیباکلام عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران، درباره «فسانه گوهر ناب تعقل» که بر ترتیب به سخنرانی پرداختند.

مصایب فلسفه در ایران

بشر دو دستاورد گرآفتقر دارد، یکی از این دستاوردها دانش و دیگری تمدن است. هنگامی که تاریخ‌علوم و تاریخ تمدن‌ها در ورق می‌زنیم، همیشه می‌بینیم، فلسفه راهگشا و راهنما بوده است. هنوز هم فلسفه می‌تواند همین نقش را بهتر از گذشته ایفا کند، چراکه عصای دست فلسفه علوم است. علوم در گذشته محدود بوده‌اند اما اکنون با تحول علوم و جامعه و انسان‌ها، از نظر رشد فکری در شرایطی هستیم که فیلسوفان ما بسی بهتر از گذشته می‌توانند راهگشا باشند. درینا ما فلسفه را آموختن مجموعه‌ای از عقاید می‌دانیم مثلاً می‌گوییم که کانت این را گفت و ابن‌سینا و ملاصدرا آن طور گفتند. فلسفه نگاه شخصی انسان علاقه‌مند به فلسفه به همین جهان است. از آزمایشگاه فلسفه دم دست ماست. فلسفه با همین جهانی کار دارد که ما در آن هستیم. فلسفه بحث خود را از عالم پایین شروع می‌کند و به عالم بالا می‌رسد. به قول معروف از شاهد به غائب می‌رود. فلسفه از نظر دستیابی ما بعد علوم و از نظر شرف و احاطه ماقبل علوم است؛ یعنی همان مساله‌ای که ابن‌سینا بارها بر آن تأکید کرده است. فلسفه علم به کلیات نیست، ملاحظه جزئیات برای به دست آوردن مفاهیم کلی برای فهم همان جزئیات است. فلسفه مبتنی بر مفاهیم انتزاعی نیست، فلسفه مفاهیم و قواعد را از همین حقایق خارجی می‌گیرد و می‌خواهد همین حقایق خارجی را در یابد. فلسفه علم به اعیان موجودات است. یکی از مشکلات ما در فلسفه این است که خیال می‌کنیم هر چه داریم همه چیز است. ما باید روزی از این مساله بگذریم. جهان دوه، سه قرن است به این باور رسیده که هر روز بر داشته‌های خود بیفزاید. به این امر تولید می‌گویند. تولید آن است که بگوییم کم داریم. باید به دنبال بالاتر از ملاصدرا باشیم. دنیا الان به دور نیوتون نیست اگرچه با فیزیک او می‌چرخد، اما در جست‌وجوی کسی است که یک قدم از او جلوتر رود. حرف خودتان را بزنید، نه حرف ارسطو و دیگری را. درست است که آنها سنت‌های ما هستند و هیچ وقت آنها را از یاد نمی‌بریم. فلسفه ما اکنون با دو مشکل روبروست. اول آنکه فلسفه موجود را مطلق می‌گیریم و اگر کسی انتقاد کند، می‌رنجیم. ثانیاً علوم تجربی غرب را تا حدودی جدی گرفتیم، ولی علوم انسانی غرب را جدی نگرفته‌ایم. این جدی‌نگرفتن ایرادی ندارد، اما مهم آن است که خودمان هم کار کنیم. جامعه‌شناسی غرب را درست نمی‌دانیم، ولی جامعه‌شناسی خودمان کجاست؟ چند سال است که مدام مساله بومی‌سازی و اسلامی‌سازی را مطرح می‌کنیم، پس این بومی‌سازی کجاست؟ نه شک دکارت را جدی می‌گیریم، نه تحلیل‌های کانت را. فقط فلسفه آنها را می‌خوانیم. اما چه باید کرد؟ قدم اول این است که باید در حوزه علوم انسانی مخصوصاً فلسفه اجازه نقد دهیم. نقد کاستی‌هایمان را مشخص می‌کند. قدم دوم آن است که کاستی‌ها را تبدیل به مساله کنیم. یعنی نیاز به تولید در قدم سوم پول هزینه کنیم و مساله‌ها را مورد پژوهش قرار دهیم.

مردانگی سرکوب‌شده

هدی عوده‌تبار

بهار عرب نقطه آغاز جالبی داشت. محمد بوعزیزی جوان تحصیلکرده بیکار تونسی در یکی از شهرهای کوچک این کشور در اعتراض به وضعیت بد اقتصادی خود را به آتش کشید و آتش او خرمن حاکمان عرب را یکی‌یکی دربر گرفت. او که بساط خردفروشی داشت رفته بود تا به جمع‌آوری سباسش اعتراض کند اما به جای پاسخ درست دولتیان با کشیده‌ای روبرو شد که یکی از افسران زن پلیس در گوش او نواخت. او هم که چیزی جز جان خود ندانست فدای آزادی و کرامت انسانی خود کرد تا سبب‌ساز انقلاب باشد. اعتراض محمد بوعزیزی به وضعیت اقتصادی نمدی از اعتراض توده مردم علیه نظام‌های دیکتاتوری بود که سال‌ها بود کرامت و آزادی مردم را به ریشخند گرفته بودند؛ انقلاب مردم علیه حاکمان به هدف آزادی و وضعیت بهتر، نه کشیده‌ای که آن افسر پلیس در گوش محمد بوعزیزی نواخت کشیده‌ای ساده بود و نه آتشی که وی در خود برافروخت آتشی ساده محمد بوعزیزی نماد مردمی بود که از دولت کشیده خورده بودند و از نخستین حقوق خود محروم بودند و آتش هم آتش انقلاب بود که نظام‌های دیکتاتوری را یکی‌یکی سوزاند. این روایت رسمی انقلاب بود که همه آن را قبول داشتند.

اسبه من حق بهمدید که با این روایت رسمی‌سازی مخالف داشته باشیم. نه اینکه بخواهم همه چیز را تک‌انکر کنم. فقط می‌خواهم آن چیزی را ببینم که در این میان گم شد. می‌خواهم لایه‌هایی را ببینم که روایت رسمی آن را نگفته است. یک بار دیگر جرقه انقلاب را با هم مرور کنیم: بوعزیزی مردی تحصیلکرده و معترض به بیکاری خود با زنی پلیس روبرو می‌شود و از آن زن پلیس کشیده‌ای می‌خورد و این‌کنه را غیرقابل انکار می‌یابد. محمد بوعزیزی که نمادی از جامعه تونس بود، سال‌ها بود که رژیم بن علی سبلی می‌خورند و حیثیت انسانی آنها لگدمال می‌شد. اما این بار قضیه فرق می‌کرد. این بار کسی که سبلی زده بود یک زن بود؛ یک زن پلیس؛ کاری که تا به امروز در انحصار مردان بود. برای همین با این کار بر محکم جوان سنگین آمد و او خود را به آتش کشید. این تفسیر من از ماجرا نیست، برادر محمد بوعزیزی در یکی از مصاحبه‌های خود گفته بود که مرد در جامعه ما تحمل نمی‌کند که زنی به گوشش سیلی بزند و برای او بهتر است که بمیرد. بوعزیزی هم چنین کرد.

ایا نمی‌توان فراسوی ظاهر ماجرا رفت و انقلاب‌های عربی را رنه نماد انقلاب‌های آزادخواهانه صرف بلکه نمادی از شوریدن مردانگی‌ای دید که سال‌ها بود از نسوی رژیم‌های عرب سرکوب شده بود؟ نصر حامد ابوزید سال‌ها پیش در یکی از کتاب‌های خود سخن از همین مردانگی سرکوب‌شده و نقش دولت‌های عربی در سرکوب این مردانگی رانده و سعی کرد نشان‌مان دهد چگونه مردی که از سوی دولت اقتدارگرا سرکوب می‌شود، سعی می‌کند همین سرکوب را علیه زن خویش به کار بندد. این حمله به مردانگی تنها از سوی دولت‌های عربی انجام نگرفت و دولت‌های دیگر هم سرر در کار تجاوز به این مردانگی داشتند. فاطمه مرینسی در کتاب درخشان خود پیرامون جنگ آمریکا علیه عراق این جنگ را از منظری زنانه به عنوان نمود آشکار تجاوز به غرور مردانه جامعه عربی تفسیر می‌کند: تجاوزی که دولت‌های عرب با سکوت عجیبی از کنار آن گذشتند. واقعیت آن است که جامعه عرب با قول هشام شرابی جامعه پدرسالار عرب از زمان روی کار آمدن دولت‌های مدرن بعد از دهه ۷۰ زخمی عمیق بر تن داشت که هر بار عقیق‌تر می‌شد. همه این دولت‌ها به نوعی هم مردسالاری را در این جوامع نهادینه و هم آن را سرکوب می‌کردند. محمد بوعزیزی یکی از همین مردها بود؛ مردی که نتوانست با این مساله کنار آید که زنی به صورتش کشیده بزند و برای همین آتش در تن خود زد. بوعزیزی‌ها را که بعد از آن شاهد بودیم، نیز چه‌بسا بتوان شورش مردانگی سرکوب‌شده تفسیر کرد. مردانگی ایت‌رشد علیه دولت‌هایی به پا خاست که سر در کار سرکوب آن داشته‌اند و خواهان اعاده حیثیت به آن شد. این را می‌شود در بسیاری از نمادهایی دید که در این سو و آن سو در جریان انقلاب سربر آوردند.

توماس فریدمن که یکی از تحلیلگران سرشناس آمریکایی است به نکته‌ای اشاره می‌کند که شاید در این میان خالی از فایده نباشد. او می‌گوید در یکی از صحنه‌هایی که تلویزیون از انقلابیون لیبی پخش کرده، پشت سر یکی از انقلابیون زوی دیوار شعار جالبی به چشم می‌خورد. روی دیوار نوشته بود: «انا رجل» (یک مرد هستم). تو گوئی انقلابیون بخواهند مردانگی‌شان را ثابت کنند. این را در رفتارهای سران آنها می‌توان دید. یکی از نخستین بحث‌های مشهور رشنده در تونس بعد از پیروزی انقلاب بحث بر سر آزادی چندمهرسی بود که نظام بن‌علی آن را ممنوع کرده بود. جالب‌تر آنکه مصطفی عبدالجلیل رییس شورای انتقالی لیبی در اولین سخنرانی خود پس از پیروزی به عنوان اولین مرده مستخن از آزادی چندمهرسی برای مردان راند و قانسون ممنوعیت چندمهرسی را ملغی اعلام کرد.

شکی نیست که در جریان این انقلاب‌ها زنان نیز به میدان آمدند. کشته شدند، زخمی شدند، فرزندان‌شان را فنا کردند اما همین که کشتی به ساحل رسید انقلابیون رسماً اعلام کردند که یکی از اولویت‌های آنها بازگرداندن زن به خانه و اعاده حیثیت به مردانگی سرکوب‌شده و تصویب چندمهرسی است. هراس از این است که بکنند بهار عربی خزان زن عرب باشد؛ خزانی که زن در آن آیزاری باشد در دست مرد تا مردانگی خود را دوباره و سه‌باره و چهارباره به کرسی بنشاند.